

معلمی که ساعت ۱۲ شب دنبال کیک تولد می گشت/ دندانپزشکی که معلم شد!



شناسه خبر: ۱۲۰۳۰۶ شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۲ - ۰۶:۰۰

از معلمی که برای غافلگیر کردن دانش آموز بیماراش تلاش می کند تا دندانپزشکی که مدرسه را به مطب ترجیح می دهد برای تعالی جامعه تنها بخش کوچکی از حکایت هایی است که معلمان برای گفتن دارند.

موج خبر: معلمی بیش از آنکه «شغل» باشد، «علاقه و دغدغه» است، «علاقه» به پرورش و آموزش انسانی دیگر و «دغدغه» ساختن جامعه ای آرمانی. میان معلمان این سرزمین افراد زیادی هستند که فشار معیشت و روزمرگی هم نتوانسته از علاقه و دغدغه آنها برای تعلیم و تربیت بکاهد.

این گزارش ۶ روایت از انبوه روایاتی است که هر روز معلم در جای جای این سرزمین رقم می‌زنند تا قلب دانش‌آموزان‌شان را تسخیر کنند و به الگوی آن‌ها تبدیل شوند.

روایت اول؛ معلمی که ساعت ۱۲ شب دنبال کیک تولد می‌گشت!

«امیر یاراحمدی» معلم مدرسه‌ای در بخش سیلاخور در استان لرستان است؛ روایت اول این گزارش مربوط به تولد «شایان» دانش‌آموزش است. می‌گوید «روزی که مادر شایان برای ثبت‌نام‌ش آمده بود خسته و نگران پرونده را روی میز گذاشت.»



از سرطان شایان می‌گوید و حرف‌هایش را ادامه می‌دهد: «بغض خاصی در چهره مادرش بود، از من می‌خواست که پسرش سر کلاس حاضر نشود و فقط موقع امتحانات به مدرسه بیاید، دکترش گفته بود زمان شیمی درمانی باید ایزوله باشد و به اماکن عمومی نرود.»

آقا معلم از دغدغه‌هایش در طول آن سال تحصیلی می‌گوید و اینکه فکر و ذکرش درگیر شایان بوده است. با خانوادهاش صحبت کرده بود تا زمانی که شیمی درمانی ندارد در مدرسه و بین بچه‌ها حاضر شود اما شایان به خاطر خجالت از چهره‌اش در زمان شیمی درمانی علاقه‌ای به حضور در کلاس نداشت.

اما بچه‌های کلاس با همه وجودشان شایان را پذیرفتند و کوچک‌ترین حس منفی را ایجاد نکردند. پسر بچه در همان روزهایی که درگیر سرطان بود با نظر معلمش مبصر و نماینده کلاس می‌شود. بودن در مدرسه و کنار همکلاسی‌هایش شوق زندگی را در شایان دو چندان می‌کند.

«امیر یاراحمدی» می‌گوید: «از دور مواظبش بودم، بعد از چند روز با بچه‌های داخل حیاط صمیمانه بازی می‌کرد و حالت عادی‌تری پیدا کرده بود. از مادرش خواستم که همراهش به مدرسه نیاید تا شاید وابستگی‌اش کم شود و این وظیفه را به «یاسین» دوست صمیمی‌اش واگذار کردیم تا شایان را همراهی کند و اگر لازم شد کیفش رو بگیرد و مواظبش باشد. بعد از مدتی کلاً شایان به یک دانش‌آموز شاداب تبدیل شد.»

ماجرای تولد گرفتن برای شایان پرده دیگری از تلاش‌های این معلم برای دانش‌آموزش هست. یاراحمدی می‌گوید: «اول اسفند ماه، هنگامی که در خانه نشسته بودم، یک دفعه یادم افتاد که فردا تولد شایان است، ساعت را نگاه کردم، حدوداً ۱۲ شب بود، لباس پوشیدم و رفتم که وسایل تولدش را تهیه کنم ولی قنادی‌ها بسته بودند، از روی تابلوی قنادی شماره را برداشتم و زنگ زدم، اولش فکر می‌کرد مزاحم هستم و موضوع سرکاری است، بعد که ماجرا را شنید، لطف کردند، آمدند و من کیک و وسایل تولد را گرفتم.»

صبح روز بعد با همکاری بچه‌های کلاس تولد شایان را جشن گرفتند تا برای دانش‌آموزی که پیش از این نشاط را فراموش کرده بود حالا مدرسه و همکلاسی‌ها و معلمش تداعی‌گر بهترین حس دنیا شود.

روایت دوم؛ معلمی که «یار مهربان» را تا دل مناطق صعب‌العبور برد!

«داریوش جعفری» معلم گرافیک مشغول به کار در شهرستان کوه‌دشت است، ۲۸ سال سابقه فعالیت در حرفه معلمی دارد و دانش‌آموزانش او را با تلاش ستودنی در مسیر معرفی «یار مهربان» می‌شناسند.



شاگردانش در کنار معلمی او را هنرمندی دلسوز می‌دانند که با شور و هیجان لذت کتابخوانی را برای دانش‌آموزانش معنا کرده است.

«داریوش جعفری» آموزش و پرورش را تنها محدود به کلاس درس نمی‌داند و به قول خودش عاشق کودکان و نوجوانان است و آنها را «پادشاهان زمین» می‌خواند.

این معلم کوه‌دشتی برای ترویج فرهنگ کتاب و کتابخوانی از هر مکان، زمان و هر ابزاری استفاده می‌کند تا دانش‌آموزان را با «دوستِ مهربان» یعنی کتاب آشنا کند تا علاوه بر مطالعه بر انگیزه یادگیری آنها اضافه کند.

جغرافیای فعالیت این معلم حد و مرزی ندارد و به مکان و زمان محدودی هم خلاصه نمی‌شود. یک روز روستا و روزی دیگر در شهر، یک روز پارک یک روز امامزاده و هر جا که چند کودک و خانواده گرد هم آمده باشند، شب و روز نمی‌شناسد و کارش را با اشتیاق انجام می‌دهد.

تألیف و تصویرگری بیش از ۹ عنوان کتاب را در پرونده کاری‌اش دارد و تاکنون کار گرافیکی بیش از ۱۲۰ عنوان کتاب و ده‌ها مجله و روزنامه را انجام داده است. نفر اول «تجربه‌ی ماندگار معلمی» در جشنواره ملی الگوهای برتر تدریس ۱۴۰۱، انتخاب کتاب (نقطه‌ی سیاه) در جایزه «کتاب سال معلم ۱۴۰۱» و برنده دو جایزه هشتمین کتاب سال لرستان در ۱۴۰۰ تنها بخشی از افتخارات این معلم لرستانی است.



خودش می گوید که «برای آشنایی و تشویق دانش آموزان با فرهنگ مطالعه و دانایی از هیچ چیز دریغ نمی کند و تنها یک موضوع برایش اهمیت دارد و آن تربیت نسلی باسواد و مسئولیت پذیر برای ایران اسلامی است.»

این معلم کوهدهشتی برای آشنایی دانش آموزان با یار مهربان به روستاهای دور افتاده و صعب العبوری می رود که حتی شاید اسمش هم برای مردم شهرنشین آشنا نباشد.

روایت سوم؛ کلاسی که معلمش را پیدا کرد!

«مهناز نادری نیک» مدیر آموزگار دبستان نبوت «روستای اکبرآباد» دهستان ازنا در شهرستان خرم آباد است. معلمی که وقتی متوجه می شود روستای بالاتر معلم ندارد معطل تصمیم و اراده مسئولان نمی ماند و با همه سختی و بدون چشمداشت وقتش را برای دو مدرسه وقف می کند.



این معلم لرستانی بعد از اینکه مطلع می‌شود «دبستان قائم» روستای «زیبا محمد» معلم ندارد و دانش آموزان منتظر معلم نشسته‌اند، با معاونت ابتدایی اداره ناحیه ۲ هماهنگ کرده و مسئولیت آموزش دانش آموزان را به عهده می‌گیرد.

نادری نیک برای اینکه به امور آموزشی هر دو دبستان برسد هر روز بعد از پایان کلاس در دهستان از نابل فاصله پیاده به روستای بالادست رفته و مشغول به تدریس می‌شود.

خودش می‌گوید این روند بیشتر از یک ماه طول کشید تا متولیان برای مدرسه معلم جدید تعیین کردند، اما دانش آموزان مگر فداکاری و تلاش «مهناز نادری نیک» را فراموش می‌کنند. از روز خداحافظی حرف می‌زنند که همه اشک‌شان را بدرقه راه معلمی کردند که در شرایط سخت کنارشان بود.



نکته جالب توجه در مورد «مهناز نادری نیک» این است که زادگاه وی همان منطقه است و خودش هم اهل روستاست. می‌گوید که همه تلاشش را صرف خدمت و آموزش بچه‌های زادگاهش می‌کند تا کودکان روستایی از حق تحصیل محروم نمانند.

این معلم روستایی کارشناسی ارشد در رشته ادبیات عرب دارد و البته دهیار همین روستا هم هست. زن همه فن حریفی که حتی در امور کشاورزی و دامپروری خانواده‌اش هم مشارکت دارد تا به الگویی برای دختران روستا تبدیل شود.

روایت چهارم؛ معلمی که عصای دانش‌آموزش شد

«سارا آزادی» از معلمان شهرستان چگنی در استان لرستان بوده که به عنوان مشاور مشغول به خدمت است. معلم فداکاری که با تقبل هزینه عمل دانش‌آموزش که از ناحیه پا دچار مشکل بود، عصای دستش شد.

خودش می گوید که در یک روز پاییزی گوشه گیری یکی از دانش آموزانش برایش سوال می شود و پای صحبت هایش می نشیند. دانش آموزی که راه رفتن برایش سخت شده و باید پای اش را به دست تیغ جراحان بسپارد اما مشکل مالی خانواده اش تاکنون مانع شده است.



«سارا آزادی» هزینه عمل دانش آموزش را به عهده می گیرد تا شرایط جراحی فراهم شود و حالا این دانش آموز در مسیر بهبودی است.

این معلم لرستانی می گوید: «وظیفه او و دیگر معلمان آموزش و تعلیم و تربیت است اما در این مسیر می توان عشق، محبت و فداکاری را هم به دانش آموزان آموزش داد.»

روایت پنجم؛ دندانپزشکی که معلم شد!

«مجید حبیبی» قبل از اینکه معلم باشد، پزشک است. معلمی که در کنار حرفه دندانپزشکی، به دانش آموزانش آموزش هر روز بهتر شدن می دهد.

«نمی خواهد ثروتمند بمیرند، می خواهند ثروتمند زندگی کند...» این شاه کلید حرف هایش است. دکتر مجید حبیبی مراقب سلامت مدرسه است و در کنار کنترل امور بهداشت و سلامت دانش آموزان، می خواهد به آنها یاد دهد: «مسیر زندگی مسابقه دو نیست، کوهنوردی در ارتفاعی نامشخص است که باید مراقب هم باشیم.»

به جز آموزش نکات مربوط به بهداشت و سلامت، به دانش آموزان کم بضاعت هم خدمات پزشکی رایگان می دهد. حواسش به کیف و کفش و لباس دانش آموزانش هم هست تا مبادا نوجوانی به خاطر فقر مالی از چرخه رقابت درس و زندگی عقب بماند.

از آرزوهایش می گوید و اینکه هیچ کودکی پشت دیوار فقر از رویاهایش جا نماند و حرفهایش را این گونه تکمیل می کند: «کودکی که با خیال آسوده به مدرسه می رود، دریچه ای به چشمانش باز می شود به وسعت آینده...»

روایت ششم؛ معلمی برای دانش آموزان ناشنوا

فاطمه خسروی آموزگار پایه سوم دانش آموزان با آسیب شنوایی «مدرسه فردوس یک» شهرستان بروجرد است، آموزگاری که مدرک کارشناسی ارشد علوم تربیتی دارد و می گوید: «کار با دانش آموزان استثنایی آن هم گروه آسیب دیده شنوایی در مقایسه با دانش آموزان عادی سخت تر است اما زمانی می بینم دانش آموزانم درس را می آموزند، سختی کار برایم شیرین می شود.»



این معلم بروجردی از فرم‌هایی می‌گوید که ابتدای سال تحصیلی در مورد وضعیت خانوادگی دانش‌آموزان پر می‌کند تا بتواند در جلسات آموزش خانواده پیگیر مشکلات دانش‌آموزانش باشد.

خسروی ادامه می‌دهد: «یک روز که فرم‌ها را بررسی می‌کردم متوجه شدم یکی از دانش‌آموزان، خواهر و برادر ناشنوای دیگری دارد و خواهرش با ۳۰ سال سن هنوز بی‌سواد است.» از آن روز ذهنش درگیر خواهر ناشنوای بی‌سواد دانش‌آموزش می‌شود تا اینکه تصمیم می‌گیرد، برای باسواد کردن به او کمک کند و این ایده مسیر جدیدی را برای این خانواده رقم می‌زند.

این معلم بروجردی می‌گوید: «با مادر خانواده تماس گرفتم و از وی خواش کردم با دختر بزرگش به مدرسه بیاید. وقتی به مدرسه آمدند با مادرش صحبت کردم که چرا «مژگان» دختر بزرگش با ۳۰ سال سن هنوز بی‌سواد است که در جوابم گفت ما تا چند سال پیش در روستا زندگی می‌کردیم و خیلی با مدارس استثنایی آشنایی نداشتیم از آن طرف خود مژگان تمایلی به حضور در مدرسه نداشت. وقتی صحبت‌هایش تمام شد گفتم دوست دارید مژگان هم خواندن و نوشتن

یاد بگیرد. در حالی که از خوشحالی اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: خانم معلم مگر می شود؟»

قرار شد «مژگان» به همراه خواهرش به مدرسه بیاید و در ساعت زنگ تفریح کار آموزش او دنبال شود و حتی در خانه هم خواهرش به عنوان معلم در پیگیری و انجام تکالیف به مژگان کمک کند. حالا تقریباً هفت ماه از آن زمان می گذرد و مژگان با کمک خانم خسروی و خواهرش توانسته خواندن و نوشتن را بیاموزد.

«مژگان» که در ۳۰ سالگی تازه طعم خواندن و نوشتن را چشیده است می گوید که برای آموختن ریاضی و ادامه تحصیل اشتیاق زیادی دارد، مسیری که دغدغه های یک معلم آن را رقم زده است.

انتهای پیام/